

درس یکصد و نود و چهارم

منشأ اختلاف محمولات ماهیت

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و مما ذكرناه علمت ضعف قول من أراد التفصي عن تلك الشبهة بأن انفكاك الماهية من حيث هي عن الإمكان لا يستلزم جواز انفكاكها في نفس الأمر.

اختلاف لحاظ ماهیت موجب اختلاف محمولات ماهیت

[عرض شد که یکوقت ما ماهیت را من حیث هی در نظر می گیریم و نظرمان به ذات و ذاتیات است و یکوقت ماهیت را در نظر می گیریم] ولی به لحاظ وجود خارج، در اینجا بین این دو لحاظ اختلاف هست. اگر ماهیت فقط من حیث هی مد نظر گرفته بشود و به عبارت دیگر منظور، حمل هو هو باشد نه حمل ذو هو یا حمل شایع، اگر این طور باشد در این صورت فقط ذات و ذاتیات ماهیت بر ماهیت حمل می شود، و هرچه که خارج از ذات و ذاتیات ماهیت هست، به لحاظ وصف خارج از حقیقت موضوع حمل می شود. البته در اینجا بین امکان و ضرورت و امتناع، با صفات ماهیت به شرط وجود خارجی تفاوت هست. در ماهیت به شرط وجود خارج، ممکن است حمل کاتب و امثال ذلک بشود ولی در ماهیت به شرط و مصاحبت وجود، ممکن حمل نمی شود بلکه به لحاظ وجود حمل می شود. و از آنجایی که در هر وجودی وجوبی هست و همان طور که قبلاً عرض شد وجود مساوق با وجوب است، پس اگر ماهیت را در حال مصاحبت با وجود مد نظر قرار بدهیم، امکان او مبدل به وجوب بالغیر خواهد شد؛ گرچه امکان ذاتی برای او باقی می ماند ولی خود امکان وقوعی که در خارج هنوز محتمل الوقوع و العدم است مبدل به وجوب بالغیر خواهد شد. امکان ذاتی هم که باقی می ماند - علتش هم عرض شد - به جهت این است که امکان روی نفس ماهیت بدون توجه به وجود خارجی می رود و همین دلیل بر این است که ماهیت را در حمل امکان، به لحاظ وجود خارج مد نظر قرار می دهیم. یعنی چه ماهیت در خارج وجود داشته باشد یا ماهیت در خارج وجود نداشته باشد، وقتی که مثلاً شما زید را و ماهیت زید را تصور می کنید، این را قابل حمل موجود و قابل حمل معدوم می دانید. و همین نفس صحت صدق و صحت تصور دلیل بر این است که ماهیت به شرط وجود لحاظ نمی شود. یعنی «به شرط وجود» قید ماهوی ماهیت باشد که بدون این قید، ماهیت مفهومی نداشته باشد.

عدم فرق بین این دو مطلب که ما ماهیت را به لحاظ وجود تصور بکنیم یا ماهیت را من حیث هی

به لحاظ ذات و ذاتیات تصور نکنیم، این عدم فرق موجب شده است که در تعابیری که اعلام برای دفع از این شبهه می آورند یک مسائلی را مطرح می کنند که ممکن است برای آن مجیب یا برای کسانی دیگر این قضیه به وجود بیاید که ماهیت من حیث هی قبول امکان نمی کند و امکان بر او حمل نمی شود. و این شبهات پیدا شده است: درحالی که ما گفتیم ماهیت خالی از این سه جهت نیست: یا امکان بر او حمل می شود یا ضرورت و یا امتناع.

البته جوابی که از این مسئله می توان داد همان طور که عرض کردم این است که منظور مجیب در اینجا آن ماهیت در مقام مرتبه اطلاقی خودش است نه ماهیت در مرتبه ذات من حیث هی که فقط منظور ذات و ذاتیات مورد نظر باشد. [ماهیت] در نفس الامر خالی از این سه جهت نیست: یا امکان است و یا امتناع است و یا ضرورت. این هم یک مسئله ای که ایشان فرمودند. این «وَهُمْ وَ تَنْبِيْهُ» هم چیزهایی است که خیلی قابل برای [بیان] نیست یعنی همان مسائلی که بحث شد همان ها با عبارات مختلفه می آید دیگر.

وَمِمَّا ذَكَرْنَاهُ عَلِمَتْ ضَعْفَ قَوْلِ مَنْ أَرَادَ التَّقْصِيَّ عَنْ تِلْكَ الشَّبَهَةِ بِأَنَّ انفِكَاكَ الْمَاهِيَةِ مِنْ حَيْثُ هِيَ عَنِ الْإِمْكَانِ لَا يَسْتَلْزِمُ جَوَازَ انفِكَاكِهَا فِي نَفْسِ الْأَمْرِ لِأَنَّهَا أَوْسَعُ مِنْ تِلْكَ الْمَرْتَبَةِ قِيَاسًا عَلَى عَوَارِضِهَا الْوُجُودِيَّةِ الَّتِي يَكُونُ الْقَضَايَا الْمَعْقُودَةُ بِهَا وَصْفِيَّةً وَ هِيَ الْعَوَارِضُ الَّتِي تَلْحَقُ الْمَاهِيَةَ لَا بِمَا هِيَ هِيَ بَلْ بِشَرْطِ الْوُجُودِ.

«از مطالب گذشته روشن می شود ضعف گفته کسی که خواسته از این شبهه جواب بدهد به اینکه انفکاک ماهیت من حیث هی، خودش از امکان لازم نگرفته است که این ماهیت در نفس الامر منفک باشد، یعنی جایز باشد انفکاکش در نفس الامر. چون این ماهیت من حیث هی اوسع از این مرتبه خارج است، به خاطر مقایسه ای که بر عوارض وجودیه ای شده که قضایایی که با این عوارض وجودیه درست می شود اینها قضایای وصفیه اند، (مثل «زَيْدٌ كَاتِبٌ» که این قضیه وصفیه است.) و این عوارض وجودیه آن عوارضی است که ملحق به ماهیت می شوند، نه به خود ماهیت من حیث هی ملحق می شوند بلکه به شرط وجود ملحق می شوند.»

این مطلبی را که مرحوم آخوند می فرماید که «قیاساً علی عوارضها الوجودیه» بر این مسئله اشکال وارد می کند و می گویند که این آقا آمده عوارض ماهیت را که امکان و وجوب و امتناع است اینها را با عوارض وجود قیاس کرده و گفته که ماهیت، مرتبه اش از مرتبه وجود اعلی است، درحالی که من عرض کردم ممکن است منظور ایشان فقط یک مقایسه و مشابهت باشد. یعنی ایشان می خواهند این طور بفرمایند که مرتبه ماهیت من حیث هی که آن مرتبه لا بشرط از ذات و لا بشرط از عوارض وجود است، این ماهیت را مدنظر قرار می دهیم، این ماهیتی که مرتبه اش اعلی است. یعنی ما دو نحو می توانیم ماهیت را در نظر بگیریم: یک ماهیتی که مثل کلمه است. در کلمه یک وقت ما خصوصیات خود کلمه را مدنظر قرار می دهیم یعنی وقتی که بحث از کلمه می کنیم، صحبت می کنیم از **كُلِّ صَوْتٍ يَخْرُجُ مِنْ فَمٍ**، اسم این را کلمه می گذاریم **سواء كان حرفاً أو اسماً أو فعلاً**، یک وقت این طور بحث می کنیم و یک وقت می گوئیم که آن صوتی که از فم خارج می شود و دلالت بر یک معنایی می کند آن کلمه است که در اینجا خصوص یک مرتبه خاص از کلمه مورد نظر است. در تعریف دوم کلمه ما از ابهام بیرون آمده و به یک حرف و یا به یک معنای اسمی یا فعلی مبدل شده است. جامع

بین این دو که کلمه آن صوتی است که از فم خارج می‌شود و بین این صوتی که دلالت بر یک معنی می‌کند، جامع بین این دو نظیر مانحن فیه خواهد شد. یعنی جامع بین این دو که یک معنای ابهامی است، هم شامل کلمه می‌شود که آن کلمه ذات و ذاتیات کلمه است یعنی آن را ما بشرط شیء یا بشرط لا در نظر می‌گیریم و هم شامل کلمه‌ای خواهد شد که بشرط شیء و بشرط قیودی که در آنجا لحاظ می‌شود، یکی از معانی سه‌گانه فعل و اسم و حرف در آنجا لحاظ می‌شود. پس این مرتبه کلمه، مفهوم کلمه اطلاقی و ابهامی از این دو مرتبه بالاتر است. ایشان در اینجا می‌خواهند بفرمایند که ماهیت یک مرتبه اعلائی است از دو مرتبه‌ای که ما تصور می‌کنیم. یک مرتبه شما تصور ماهیت را می‌کنید و فقط منظورتان من حیث هی یعنی ذات و ذاتیاتش است، یک وقت شما ماهیت را تصور می‌کنید من حیث هی و کاری به ذات و ذاتیاتش ندارید بلکه به لحاظ وجود تصور می‌کنید. جامع بین این دو، ماهیت مبهم است که آن ماهیت مبهمه اعلی مرتبه از این دو است. یعنی همین ماهیت مبهمه به دو لحاظ در تفسیرهای مختلف می‌آید. اگر من حیث هی هی بیاید، به ذات و ذاتیات ماهیت برمی‌گردد و اگر به ذات و ذاتیاتش کار نداشته باشیم و به لحاظ وجود خارجی کار داشته باشیم آن وقت در آن صورت استعداد برای حمل امکان و ضرورت و وجوب را پیدا می‌کند. از این دو تا گذشته یک ماهیت دیگر هم داریم و آن به شرط وجود است، آن ماهیتی است که عوارض وجود مثل کتابت بر آن حمل می‌شود. آن وقت جامع بین این سه، ماهیت در مرتبه ذات و ماهیت در مرتبه به لحاظ وجود و ماهیت در مرتبه به شرط وجود، جامع بین همه این سه الماهیه من حیث هی هی [می‌باشد]، یعنی خود ماهیت. حالا هرچه دیگر فرض کنید که به چه لحاظی تصور می‌شود، منظور ایشان این است. حالا آمده عوارض ماهیت مثل امکان و وجوب و امتناع را قیاس بر عوارض وجود کرده، نخواست به بگوید که امتناع و امکان و ضرورت از عوارض وجودند، بلکه خواسته بگوید: همان‌طور که ماهیت نسبت به عوارض وجودی و به شرایط وجودی وجود خارج را لحاظ دارد، ماهیت نسبت به لحاظ وجود هم باز با آن اصل ماهیت تفاوت می‌کند. یعنی ماهیت به لحاظ وجود باز با ماهیت من حیث هی هی متفاوت است. در ماهیت من حیث هی هی فقط نظر به ماهیت می‌شود، به لحاظ ذات و ذاتیاتش و هیچ وصف دیگری را بر آن نمی‌توانیم حمل کنیم. یعنی وقتی بگوییم: الماهیه من حیث هی هی که منظور ما ذات و ذاتیات ماهیت است، ما دیگر نمی‌توانیم بگوییم: این ماهیت با این شرایط ممکن، چون ممکن از عوارض خارجی ماهیت است و از ذات و ذاتیات باب ایساغوجی نیست. مثل اینکه بگویید: «الانسان من حیث هو انسان ماث» نه خیر! یا «الانسان من حیث هو انسان متعجب» نه خیر! بلکه انسان خارجی متعجب، انسان خارجی ماث. ولی الانسان من حیث هو انسان لیس بماث و لیس بمتعجب و لیس بضاحک و لیس بمتحیر و لیس بمتعین. تمام اینها از عوارض خارج از ذات ماهیت است. اما همین انسان به لحاظ وجود، متحیر، متکلف، متکمم، متعین، متمکک، ذوعرض، ذوکم، ذواضافه، تمام اینها به لحاظ وجود

خارجی در اینجا هست. لذا می‌توانیم بگوییم که این مجیب در عبارتی که گفته قابل توجیه است؛ اگر چه «قیاساً علی عوارضها الوجودیه» ای که ایشان تعبیر آورده‌اند یک‌قدری مطلب را قابل شبهه می‌کند ولی علی‌ای حال قابل دفاع است.

و لا حاجةً أيضًا إلى ما ذكره بعض الأماجد أنَّ الإمكانَ لما لم يكن حقيقتها إلا سلب ضرورة الطرفين سلبًا بسيطًا تحصيليًا فيكون صادقًا في مرتبة الماهية من حيث هي و إن كان خارجًا عن جوهرها.

«و همچنین نیاز نیست به آنچه بعضی از امام‌د ذکر کرده‌اند» که امکان از آنجایی که حقیقتش نیست مگر سلب ضرورت دو طرف، یک سلب بسیط تحصيلی، پس این در مرتبه ماهیت من حیث هی صادق است. (یعنی وقتی که حقیقت امکان سلب ضرورت است، بنابراین امکان یعنی عدم ضرورة الطرفين. پس در مرتبه ماهیت، عدم ضرورة الطرفين صدق می‌کند.) و اگر چه خارج از جوهر خود ماهیت است ولی بالاخره صدق می‌کند چون سلب، سلب تحصيلی است و معدوله نیست تا اینکه داخل در ذات باشد به عنوان قضیه موجبه.»

فإن مجرد كون الشيء سلبًا تحصيليًا لا يوجب صدقه في مرتبة الماهية المأخوذة بنفسها و إلا لصدق سلب الإمكان أيضًا.

«(حالا مرحوم آخوند دارد به آن اشکال می‌کند که) مجرد اینکه یک شیء سلب تحصيلی است ایجاب نمی‌کند که صدق کند در مرتبه ماهیتی که أخذ می‌شود به نفسش. والا اگر سلب تحصيلی بودن مجوز برای حمل هر صفتی بر ماهیت بشود پس سلب امکان هم سلب تحصيلی است باید آن هم بر ماهیت حمل بشود.»

درحالتی که ما می‌گوییم: بله، اشکال ندارد، خب حمل بشود. وقتی که شما ماهیت را در مرتبه ذات من حیث هی تصور می‌کنید سلب امکان هم بر ماهیت حمل کنید آسمان که خراب نمی‌شود و به زمین نمی‌آید! به‌خاطر اینکه هم خود امکان بر ماهیت حمل نمی‌شود و [هم] صحیح است که بگوییم: سلب ضرورت وجود از ماهیت زید، [یعنی] صدق می‌کند بر ماهیت زید **عدم الضرورة الوجود و العدم**. هم این صدق می‌کند و هم عدم این صدق می‌کند. می‌گوییم: در ماهیت زید، نه عدم ضرورت وجود و عدم خوابیده و نه ثبوت این وصف که خالی بودن از ضرورت وجود و عدم است، این هم نخواهید است. یعنی در این ماهیت زید، نه ضرورت خوابیده که ماهیت زید در آن ضرورت وجود هست، که می‌بینیم نیست بلکه ماهیت زید حیوان و ناطقیت است. و نه در ماهیت زید، ضرورت وجود است و نه در ماهیت زید، عدم ضرورت وجود است. یعنی ماهیت زید مشروط به عدم ضرورت و عدم امتناع نیست که به محض اینکه شما زید را تصور می‌کنید عدم ضرورت وجود و عدم امتناع هم در ذهن شما همراه با تصور ماهیت بیاید درحالتی که چنین چیزی نمی‌آید.

شما وقتی که ماهیتی را تصور می‌کنید فقط حیوان و ناطقیت را تصور می‌کنید والسلام، چیز دیگر در نظر شما نمی‌آید. اگر یک جنبه عدمی در ذهن شما می‌آمد وقتی که من باب‌مثال شما شب را تصور می‌کنید، در شب آیا عدم نور در ذهن شما نمی‌آید؟! یا اینکه نه، عدم نور یک معنای خارج از ذات لیلیت است؟! وقتی که لیلیت تصور می‌شود خواهی نخواهی عدم نور و عدم ضوء هم در ذهن می‌آید، وقتی نهار تصور می‌شود شمس و ضوء هم در ذهن می‌آید پس معلوم می‌شود ضوء و شمس جزء ذاتیات نهار و عدم نور و ظلمت جزء ذاتیات

لیل است. اما من باب مثال وقتی که شما قمر و ماه را تصور می کنید یک دفعه شب در ذهنتان می آید. اینکه شب در ذهنتان می آید آیا به عنوان ذات و ذاتیات قمر در ذهن می آید یا نه، به عنوان مقارناتش و مصاحباتش در ذهن می آید؟ جزء آن [ذات] نیست و جزء آن [ذاتیات] نمی آید. می گوید:

کأنّ وقتی که این قمر در شب طلوع می کند آن زیبایی قمر در این تاریکی یک جلوه و جمالی می دهد که آفتاب وقتی که می آید آن را از بین می برد. پس اینکه همیشه شعرا تاریکی را همراه با قمر و ماه در نظر می گیرند یا اینکه ستارگان را همراه با ماه و لیل و... مدنظر قرار می دهند، به خاطر این است که بعضی از مقارنات به واسطه انسی که با آن موضوع دارند زود به ذهن می آیند نه به خاطر این است که آنها داخل در ذات آن موضوع هستند. این مسئله اش با آن فرق می کند.

و إِلَّا لَصَدَقَ سَلْبُ الْإِمْكَانِ أَيْضًا.

«[والا سلب امکان هم] صدق می کند [درحالی که] ما می گوئیم: اشکال ندارد که صدق کند و این مشکلی به وجود نمی آورد.»

ثم قد مرَّ أَنَّ الْمَقْسَمَ فِي الْأُمُورِ الثَّلَاثَةِ هِيَ حَالُ الْمَاهِيَةِ بِالْقِيَاسِ إِلَى الْوُجُودِ وَالْعَدَمِ وَ هَذِهِ حَالَةُ ثُبُوتِيَّةٍ اتِّصَافِيَّةٍ.

«گذشت اینکه مقسم ما در بحث ماهیت در امور ثلاثه که امکان و امتناع و ضرورت باشد، حال ماهیت است نه به لحاظ ذات و ذاتیاتش بلکه به قیاس به وجود و عدم، و این حالت یک حالت عدم نیست بلکه این یک حالت ثبوتی اتصافی است.»

تغییر شخصیت افراد راه نرفته به محض تغییر ماهیت

در اینجا مرحوم آخوند می خواهند بفرمایند که وقتی ما ماهیت را به لحاظ وجود و به قیاس وجود مدنظر قرار می دهیم، دیگر امکان ما از مرحله سلبی بیرون می آید و امکان می شود یک امر ثبوتی. یعنی ماهیت، لباس امکان را می پوشد نه اینکه بدون لباس است بالنسبه به امکان. نه، ماهیت اقتضای امکان را می کند. در آن بحثی که قبلاً گذشت این بود که ماهیت من حیث هی هی اقتضا نمی کند بلکه ماهیت من حیث هی هی اقتضای ذات و ذاتیات را می کند ولی ماهیت به لحاظ امکان دیگر با آن ماهیت تغییر پیدا کرده و این ماهیت مقتضی است.

ماهیتی که قبل از مرجعیت است می گوید: رساله چیست؟! مرید چیست؟! ارادت چیست؟! مقلد چیست؟! وجوهات چیست؟! این حرف ها چیست؟! اینها را می گوید اما وقتی که این ماهیت آمد و رئیس شد و مرجع شد، اگر همین وجوهات را خانه شخص ببرند می خواهد چشم طرف را هم در بیاورد! یا اگر بخواند یک مرید به فلان آقا اضافه بشود می خواهد سر به تنش نباشد! یا اینکه یک رساله اش بخواند در فلان ده در آن طرف کره زمین در استرالیا برود [چه می کند]! حالا دوتا آنجا مقلد [پیدا کرده اتفاقی نیفتاده است!]

می گفتند:

یک اصفهانی در خیابان چهارباغ اصفهان کفاشی داشت و خیلی بد اخلاق بود! - البته این قضیه را که نقل می کنم، قضیه واقعی است نه اینکه شوخی است و این قضیه در همه جا هست - و خیلی عیوس بود. یکی گفت: «من می روم و او را می خندانم چقدر می دهید؟» گفت: «یک سوره می دهم.»

رفت و پیش او نشست و گفت: «سلام علیکم» کفاش گفت: «هوم!» گفت: «یک سؤالی از شما دارم.» کفاش سرش را تکان داد و گفت: «برو دنبال کارت!» هر چه گفت [جواب نداد!] یک مدت که گذشت طرف دید که کفاش دارد می‌خندد! گفت: «خیلی خوب بالاخره سور را بردی اما بگو چه کارش کردی؟» گفت: «به او گفتم که آیا می‌دانی دیشب یک کفاش در کرمان مرد؟! در کرمان! این از خوشحالی که یک همکارش در کرمان کم شده خنده‌اش گرفت!

حالا قضیه ما هم همین‌طور است، اگر بگویند: در فلان ده دوتا رساله فلان آخوند فرستاده، این دیگر می‌خواهد خودش را جر بدهد! اینها همه به‌خاطر این است که تابه‌حال لا اقتضا بوده بلکه اقتضای عدم بوده و می‌گفته: نه‌خیر، ریاست چیست؟! اینها دنیا است!

یک کسی از دوستان که هم‌بحثی ما بود می‌گفت:

یک روزی بعد از انقلاب داشتم در خیابان می‌رفتم یک بنده‌خدایی شنیده بود که شخصی - اسم را ببرم شاید بشناسید - امام‌جمعه یکی از این شهرهای شمال شده است. (خود من هم یک مقداری آن اول پیشش درس معالِم خوانده بودم.) او را در خیابان دیدم گفتم: تبریک عرض می‌کنم خدمتتان! گفت: «چه است؟!» گفتم: «شنیده‌ام امام‌جمعه شده‌ای! گفت: «مگر من چه جنایتی با شما کرده‌ام؟!» رنگش قرمز شد و گفت: «آخر من چه با شما کرده‌ام؟! شما از من چه دیده‌اید که اینها را به من نسبت می‌دهید؟!»

همین آقای بشرط عدم! این در اینجا لا بشرط که نیست، این حرف‌هایی که می‌زند یعنی بشرط لا دیگر! این ماهیت لا بشرط چنان بشرط شیئی شد چنان بشرط شیئی شد که در جریان این بنده‌خدا آقای منتظری که نایب آقای خمینی بود و همه‌کاره مسائل ایشان محسوب می‌شد، ایشان در نماز جمعه گفت: «اجازه نمی‌دهیم که ریش‌ها یک وجب بشود فقط آقای منتظری باید بماند!» همین آقا! این چیست؟ این دنیا است! دنیا می‌آید و چه کار می‌کند؟! یک پست و یک مقام و یک چیز چه کار می‌کند؟! این ماهیت بشرط لا با یک خنده و یک لطافت و یک برخورد و یک مقام و دوتا پاسدار و تفنگ، همین و هیچ چیز دیگر هم نیست [می‌شود بشرط شیء]. اصلاً این تفنگ را به ملک او نمی‌کنند بلکه این پاسدار با تفنگش یک جای دیگر می‌رود و در یک خیابان دیگر مراقب یک آقای دیگر می‌شود. دیگر کسی نمی‌آید او را بکشد! همین قضیه این ماهیت بشرط لا را ای کاش لا بشرط می‌کرد ولی چنان بشرط شیء می‌کند و یک چرت و پرت‌هایی می‌گوید که اصلاً نمی‌توان جلوی‌اش را گرفت! آن وقت همین آقا وقتی که دوباره اوضاع برمی‌گردد، این منتظری بیچاره پیشش می‌شود کافر مطلق! اینکه من می‌گویم هردو جنبه‌اش را با گوش خودم شنیدم که می‌گویم، نقل قول نیست! اولی‌اش نقل قول بود که هم‌بحثی‌مان در خیابان گفت.

این مسئله است که گاهی اوقات ماهیت از لا اقتضایی درمی‌آید و مقتضی می‌شود. حالا این ماهیت ما اول لا اقتضا بود بالنسبه به امکان و عدم امکان. چه ماهیتی بود؟ ماهیتی که فقط من حیث هی مد نظر بود، ذات و ذاتیات. ماهیت در مرتبه ذات و ذاتیات **لا یقتضی الا ذاتیات** که همان جنس و فصلش باشد ولی این ماهیت وقتی به لحاظ وجود و لباس وجود و کثرت درآمد [عوض می‌شود]. هنوز تازه به وجود نیامده این قدر هارت و پورت دارد! هنوز تازه لباس وجود نپوشیده، دوتا پاسدار به دنبالش راه افتاده‌اند، هنوز به لباس وجود نیامده!

این مقتضی است. می‌گوید: نه‌خیر، من ممکنم، من ممکن الوجودم، من واجب الوجودم، من ممتنع الوجودم، کسی نمی‌تواند من را از اینجا بردارد. این پست و این مقام و ریاست ذاتیات من است، ضروریات من است، لازمه وجودی من است، بدون من عالم خراب می‌شود، ایران نابود می‌شود! نه‌بابا، نه ایرانی نابود می‌شود و نه عالمی خراب می‌شود! پس ملائکه آنجا چه کاره‌اند؟! ملائکه‌ای که نتوانند با رفتن یکی یک جا را نگه دارند آن ملائکه به‌درد سطل زباله می‌خورند! نه‌خیر، هزارتا بالاتر از ما و امثال ما رفتند، این کره زمین یک ریگ کم و زیاد نشد! شما بروید بشمارید ببینید الآن این کوه‌های زمین چندتا است قبلاً چندتا بوده، بیست سال پیش چندتا بوده و الآن چندتا است! در ایران ما چندتا کوه داریم چندتا نهر داریم؟ همه اینها سر جایشان هست، درختها را بشمارید، گاهی اوقات زیاد هم می‌شود. ریگ‌ها، سنگ‌ها، قضايا، افراد، تولید مثل هم رشدش را انجام می‌دهد الحمدلله! اینها همه به‌جای خودش محفوظ است، ما خیال می‌کنیم اوضاع خراب می‌شود، اینها تخیل ما است. خدا که ننشسته براساس تخیل ما به ملائکه‌اش امر و نهی کند! آن براساس کار خودش انجام می‌دهد. اینها همه‌اش به‌خاطر این است که درست فلسفه نخوانده‌اند! اگر بدانند [فرق] بین ماهیت بشرط لا و ماهیت بشرط شیء و لا بشرط را که همه‌شان لا بشرطند یا بشرط لا هستند! علی‌ای‌حال دیگر **أعاذنا الله من الفتن** اینها همه شوخی و شبیه جدی است و بعضی‌هایش هم بالاخره از این جور چیزها بود.

ثم قد مرَّ أنَّ المقسَمَ في الأمور الثلاثة هي حال الماهية بالقياس إلى الوجود و العدم و هذه حالة ثبوتية اتصافية و إن كان بعض القيود كالإمكان سلبية حتى يكون المعقود به من القضايا موجبة سالبة المحمول لا سالبة بسيطة.

«[سپس اینکه گذشت که مقسم در امور سه‌گانه همان حال ماهیت است در قیاس به وجود و عدم،] و این حالت، حالت ثبوتی اتصافی است. یعنی ماهیت متصف است و اقتضا می‌کند امکان را. و اگرچه بعضی از قیود [مانند امکان] سلبیه هستند ولی ماهیت اقتضای این سلب را می‌کند که می‌شود موجب. تا اینکه قضایایی که معقود به این امکان است، این از قضایایی شمرده می‌شود که موجب سالبه محموله است نه سالبه بسیطه.»

یعنی قضیه قضیه موجب است و قضیه اقتضاییه است، موضوع اقتضا می‌کند محمول را برای خودش. اما محمول، یا سلب است یا ایجاب. آن دیگر فرق نمی‌کند، بالاخره می‌گوید: من این را می‌خواهم، من می‌خواهم این را داشته باشم. حالا این، یا یک اتصاف ثبوتی است یا یک اتصاف سلبی است، در خواستن فرقی نمی‌کند. گفت: «درویش کیست؟» گفت: «درویش آن است که ترک دنیا کند.» گفت: «نی.» گفت: «آن که ترک عقبی کند.» گفت: «نی.» گفت: «آن که ترک ترک کند.» ترک دنیا کردن خودش خواستن است، ترک عقبی کردن هم باز خواستن است. ترک ترک چیست؟ می‌شود ماهیت لا بشرط و اطلاقیه. آنجا جایی است که دیگر خواست ازین می‌رود.

فكون الشيء ممكناً عبارة عن اتصافه بسلب ضرورة الطرفين لا لا اتصافه بضرورة الطرفين

فَصِدْقُ الْإِمَّاكِ عَلَى شَيْءٍ مَعْنَاهُ صِدْقُ الْاِتِّصَافِ بِهِ وَ قَدْ صَرَّحَ بِذَلِكَ بَعْضُ الْمُحَقِّقِينَ.^۱

«اینکه ماهیت ممکن باشد یعنی متصف باشد به سلب ضرورت طرفین، نه عدم اتصافش به ضرورت طرفین؛ این نیست بلکه اتصاف او است. پس اینکه امکان برایش صدق می‌کند معنایش این است که اتصاف به امکان صدق می‌کند بر شئی بر هر موضوع، [و به این مطلب بعضی از محققین تصریح کرده‌اند.]»

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۶۸ - ۱۶۹.